

گزیده شعرهای



---

# واسکو پوپا

ترجمهٔ علیرضا حسنی

## فهرست

- ۱۳..... درآمدی بر شعر واسکو پوپا
- ۲۳..... از مجموعه شعر: *واق واق* (۱۹۵۲).....
- ۲۵..... فهرست
- ۲۵..... اردک خانم
- ۲۷..... آقای اسب
- ۲۹..... الاغ
- ۳۰..... خوک خانم
- ۳۱..... گل قاصدک
- ۳۳..... تهِ درونمان
- ۴۱..... از مجموعه شعر: *زمین برافراشته* (۱۹۶۵).....
- ۴۳..... زیارت
- ۴۳..... سوپوچانی
- ۴۵..... مناسیه
- ۴۷..... کالنیچ
- ۴۹..... رادیمیا
- ۵۱..... بلگراد

از مجموعه شعر: صحرائ آشوب (۱۹۵۶).....	۵۳
بازی‌ها.....	۵۵
قبل از بازی.....	۵۵
میخ.....	۵۷
قایم‌باشک.....	۵۹
اغواگر.....	۶۱
عروسی.....	۶۳
دزدان رز.....	۶۵
بین بازی‌ها.....	۶۷
او.....	۶۹
بذر.....	۷۱
خرپلیس.....	۷۳
شکارچی.....	۷۵
خاکسترها.....	۷۷
بعد از بازی.....	۷۹
استخوانی به دیگری.....	۸۱
در آغاز.....	۸۱
بعد از آغاز.....	۸۳
در آفتاب.....	۸۵
زیر زمین.....	۸۶
در مهتاب.....	۸۸
قبل از پایان.....	۹۰
در پایان.....	۹۲
لته‌پاره‌هایم را به من بازگردان.....	۹۴
تیلۀ چینی.....	۱۱۳
تیلۀ چینی.....	۱۱۳

قلب تیلۀ چینی.....	۱۱۵
رؤیای تیلۀ چینی.....	۱۱۷
عشق تیلۀ چینی.....	۱۱۹
ماجرایوی تیلۀ چینی.....	۱۲۱
راز تیلۀ چینی.....	۱۲۳
دو تیلۀ چینی.....	۱۲۵
از مجموعه شعر: آسمان ثانوی (۱۹۶۸).....	۱۲۷
خمیازه خمیازه‌ها.....	۱۲۹
میراث جناب منجم.....	۱۲۹
عدد فراموشکار.....	۱۳۱
اشتباه خودپسند.....	۱۳۳
مثلث خردمند.....	۱۳۵
پژواک‌های سنگ‌شده.....	۱۳۷
قصه قصه‌ای.....	۱۳۹
خمیازه خمیازه‌ها.....	۱۴۱
نشانه‌ها.....	۱۴۳
مزاحم.....	۱۴۳
فلوت بالدار.....	۱۴۵
بقچه لجوج.....	۱۴۷
سر بی‌سامان.....	۱۴۹
خنجر محکوم.....	۱۵۱
دست‌های شعله‌ور.....	۱۵۳
آخرین طناب.....	۱۵۵
مشاجرہ.....	۱۵۷
سیب تاجدار.....	۱۵۷

۲۰۱	ماه‌های در روح
۲۰۳	مصائب سه‌پایه طلایی
۲۰۵	کبوتری در سر
۲۰۷	درخت لیموترش وسط قلب
۲۰۹	حلقه آسمان
۲۰۹	مرگ منجم
۲۱۱	حلقه آسمان
۲۱۳	نیستی
۲۱۵	غیاب یتیم
۲۱۷	سایه‌ساز
۲۱۹	حلزون ستاره‌ای
۲۲۱	ستاره‌های فراری

۱۵۹	حلقه آبی دار
۱۶۰	مسیر مرتفع
۱۶۱	نخ‌های پرکار
۱۶۳	جوجه پرورشی
۱۶۴	آتش بارور
۱۶۵	پرواز آزاد
۱۶۷	تقلید از خورشید
۱۶۷	درگذشت خورشید پدر
۱۶۹	خورشید کور
۱۷۱	برخورد در سمت الرأس
۱۷۳	تدارکات خوشامدگویی
۱۷۵	خورشید نیمه‌شب
۱۷۷	خورشید ناباب
۱۷۹	تقلید از خورشید
۱۸۱	انشعاب
۱۸۱	دود زیاده‌خواه
۱۸۳	کیکی از خاکستر
۱۸۵	چرخ مستهلک
۱۸۷	قرقره نسوز
۱۸۹	لخته ظلمت
۱۹۱	آفتابگردان آتشین
۱۹۳	بوسه التهای
۱۹۵	درخت لیموترش وسط قلب
۱۹۵	ترانه حقیقت جوان
۱۹۷	اژدهایی در زهدان
۱۹۹	رام کردن خنجر

## فهرست

اردک خانم

توی خاک و خلها قر می دهد و می رود  
آنجا که هیچ ماهی ای لبخند نمی زند  
با پهلوهایش  
بی قراری آب را می آورد

بی ریخت  
قر می دهد آرام  
هر طور شده می رسد  
به نی هایی که در خیال دارد

هرگز  
هرگز نمی تواند  
راه برود  
آن گونه که می توانست  
آینه ها را شخم بزند.

آقای اسب

معمولاً  
هشت تا پا دارد

آدم از چهار گوشه دنیا آمد  
تا زندگی کند  
لای فک هایش،  
بعد لب هایش را گاز گرفت که خون افتاد  
می خواست  
آن ساقه ذرت را کم بچود  
این مال خیلی وقت پیش بود